

کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح شیخ صالح سبزواری

درس بیست و نهم

موانع شناخت؛ تکبر (۱)

صفحه ۷۷ تا ۷۹

(أعوذ بالله من الشيطان الرجيم)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

در سیر و سلوک خود برای آشنایی با موانع بزرگ شناخت، به «تکبر» می‌رسیم که نقش بسیار کهن و مهمی در هبوط انسان و بدبختی او داشته است؛ زیرا چیزی که ابلیس را به تمرّد از فرمان خداوند و دشمنی با انسان تا حدّ اغوا و إضلال او واداشت، تکبر بود؛ با توجّه به اینکه وقتی خداوند از او خواست تا در برابر آدم سجده کند، او خود را از وی برتر شمرد و گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ [اعراف/ ۱۲]؛ «گفت من از او برترم من را از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی». لذا خداوند بر او غضب کرد و فرمود: ﴿فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾ [اعراف/ ۱۳]؛ «فرود آی از آن که تو را نمی‌رسد که در آن تکبر کنی، پس بیرون شو که تو از فرومایگانی» و این سبب کینه‌توزی او با فرزندان آدم و تبعاً بدبختی و گمراهی آنان بود. با این حساب، تکبر را باید خصلتی شیطانی و از شوم‌ترین موانع شناخت دانست که متأسفانه هنوز نقش خودش را در بدبختی و گمراهی آدمیان ایفا می‌کند. بر این اساس، سیدنا المنصور درباره‌ی این مانع خطرناک هشدار می‌دهد و تحت عنوان

۶. تکبر

(می‌فرماید:) یکی دیگر از موانع شناخت، «تکبر» به معنای خودبزرگ‌پنداری است که (تنها برای خداوند صحیح است؛ چون تنها اوست که واقعاً بزرگ است و هیچ نقصانی ندارد و دیگران همه کم یا بیش کوچکنند و تکبر در آن‌ها یک توهّم به معنای بزرگ‌تر پنداشتن خود از چیزی که واقعاً هستند است که) در بی‌نیاز پنداشتن خود از شناخت حق نمود می‌یابد (یعنی تکبر باعث می‌شود که متکبر خودش را از شناخت حق بی‌نیاز بداند و به خودش یا دیگران بگوید که من خودم همه چیز را می‌دانم و نیازی به دانستن چیزی ندارم و کسی نمی‌تواند به من چیزی بیاموزد) و (این توهّمی است که) به سرکشی (یعنی استنکاف و تمرّد) از قبول آن (یعنی قبول حق) می‌انجامد؛ چنانکه خداوند (درباره‌ی این پی‌آمد تکبر) فرموده است: ﴿كَأَنَّ

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ؛ أَنْ رَأَى اسْتَعْنَى؛^۱ «چنین نیست، هرآینه انسان سرکشی می‌کند؛ چون ببیند که بی‌نیاز شده است»! زیرا کسی که خود را بزرگ‌تر از چیزی که (واقعاً) هست می‌پندارد، (یک احساس استغناء کاذب پیدا می‌کند و در وهله‌ی اوّل) نیاز خود به شناخت را در نمی‌یابد (مانند بیماری که احساس درد نمی‌کند و نیاز خود به معالجه را در نمی‌یابد) و تبعاً (در وهله‌ی دوم) برای تأمین آن (نیاز خود که واقعاً وجود دارد)، اقدامی نمی‌کند (مانند بیماری که می‌پندارد سالم است و تبعاً به پزشک مراجعه نمی‌کند) و (در وهله‌ی سوم) تأمین آن توسط دیگری را نیز (که در قالب تذکر به او انجام می‌شود) منافی بزرگی خویش می‌انگارد و نمی‌پذیرد (و لذا هر تذکری را به معنای بی‌احترامی به خود می‌داند؛ تا جایی که وقتی محترمانه به او می‌گویی: فلان عقیده یا عمل تو بر اساس عقل یا شرع نادرست است، به جای آنکه متذکر شود به خشم می‌آید و تو را به توهین متهم می‌کند، در حالی که خودش رسماً به تو فحش می‌دهد و تهمت‌های بزرگ می‌زند و آن را توهین نمی‌داند! مثل این قلدرهایی که شما می‌بینید نقدهای علمی و تخصصی سیدنا المنصور در این کتاب اسلامی را حمل بر بی‌احترامی به عقاید خود یا اعمال خود یا حکام خود می‌کنند و حتی مصداق عناوین مجرمانه‌ای مثل اقدام علیه امنیت‌شان می‌پندارند که از اوج تکبر آن‌ها حکایت دارد، ولی بدترین توهین‌ها و تهمت‌ها را به وجود مبارک ایشان روا می‌دارند و از هیچ شیطننت و شرارتی بر ضدّ این عالم مظلوم فروگذار نمی‌کنند و کسی هم حقّ اعتراض ندارد؛ چراکه قدرت در دست آن‌هاست! این همان تکبر است که از موانع شناخت حق شمرده می‌شود؛ یعنی نمی‌گذارد که متکبر در برابر حق سر فرود آورد؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾؛^۲ «این گونه خداوند بر هر دل متکبر جباری مهر می‌نهد» (دل در قرآن به معنای عقل است؛ یعنی خداوند بر عقل هر متکبر جباری مهر می‌گذارد تا حق را نشناسد و این اشاره به مانعیت تکبر برای شناخت حق است) و فرموده است: ﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ﴾؛^۳ «کسانی که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند را از نشانه‌های خود باز خواهیم داشت تا چون نشانه‌ای را ببینند به آن ایمان نیاورند و چون راه رشد را ببینند آن را راه خویش نگیرند و چون راه بدبختی را

۱. علق/ ۷ و ۶.

۲. غافر/ ۳۵.

۳. أعراف/ ۱۴۶.

بینند آن را راه خویش بگیرند! این به آن سبب است که آنان نشانه‌های ما را دروغ شمردند و از آن بی‌خبر بودند» (اینکه می‌فرماید «کسانی که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند را از نشانه‌های خود باز خواهم داشت» اشاره به آن دارد که تکبر ورزیدن به ناحق در زمین، مانع از شناخت نشانه‌های حق است و منظور از «تکبر به ناحق» این است که انسان خود را از چیزی که واقعاً هست بزرگ‌تر شمارد) و فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِن فِي صُودْرِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۱ «هرآینه کسانی که درباره‌ی نشانه‌های خدا بدون حجتی که آنان را آمده باشد مجادله می‌کنند، در سینه‌هاشان جز کبری که به آن نمی‌رسند نیست! پس به خدا پناه ببر؛ چه آنکه او شنوای بیناست!» (این نیز اشاره به آن دارد که وجود کبر در سینه‌ی انسان او را به مجادله درباره‌ی نشانه‌های خدا بدون حجت و به جایی می‌رساند که باید از او به خداوند پناه برد! لذا موسی علیه السلام نیز می‌فرمود: ﴿إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ [غافر / ۲۷]؛ «من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد!» اما سؤال این است که منشأ تکبر در انسان چیست؟ اهمیت شناخت منشأ موانع شناخت، مانند اهمیت شناخت منشأ بیماری است که برای درمان آن ضرورت دارد و لذا سیدنا المنصور در تحلیل موانع شناخت، مناشی آن‌ها را شناسایی و معرفی می‌کند تا به این شیوه، زمینه‌ی رفع آن‌ها را فراهم سازد. در اینجا نیز تحت عنوان

[منشأ تکبر]

(می‌فرماید:) آنچه باعث پیدایش این حالت (خطرناک) در انسان می‌شود، فضیلتی واقعی یا موهوم (یعنی غیر واقعی) است که در او وجود دارد و به آن مغرور (یعنی فریفته) است (بنابراین، گاهی یک فضیلت واقعی باعث تکبر می‌شود و آن هنگامی است که انسان را از رذائل و نواقصش غافل می‌کند و درباره‌ی آن‌ها می‌فریبد و گاهی یک فضیلت کاذب این حالت را ایجاد می‌کند)؛ چنانکه برخی به نژاد (یعنی اصل و نسب) خود مغرورند (و به اصطلاح نژادپرست هستند)؛ مانند ابلیس که نخستین متکبر بود و خداوند درباره‌ی او فرموده است: ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۲ «گفت: من از او برترم؛ چراکه من را از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی» (از اینجا معلوم می‌شود که

۱. غافر / ۵۶.

۲. ص / ۷۶.

نژادپرستی یک رویکرد شیطانی است) و برخی به حکومت خود مغرورند؛ مانند فرعون که خداوند درباره‌ی او فرموده است: ﴿وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي^۱ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾^۱ «و فرعون در میان قوم خود آواز داد، گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست و این رودها از زیر من جاری نمی‌شوند؟! آیا پس نمی‌بینید؟!» (یا مانند این حاکمان مستبد که می‌پندارند چون حکومت دست آن‌هاست هر چیزی که می‌گویند درست است و باید بدون چون و چرا پذیرفته شود و اگر کسی نپذیرد مجرم است) و برخی دیگر به ثروت خود مغرورند؛ مانند قارون که خداوند درباره‌ی او فرموده است: ﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ^۲ وَأَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ^۳ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ^۴»^۲ «هرآینه قارون از قوم موسی بود، پس بر آنان ستم کرد و او را از گنجینه‌ها چیزی دادیم که کلیدهایش گروهی زورآور را به زحمت می‌انداخت! هنگامی که قومش به او گفتند: شادخواری نکن؛ چراکه خداوند شادخواران را دوست نمی‌دارد» (یا مانند این سرمایه‌دارانی که می‌پندارند همه چیز را می‌توانند با پول به دست آورند و به پشتوانه‌ی سرمایه‌ی خود به مردم ستم می‌کنند و طبقات ضعیف جامعه را به بردگی می‌کشند و در راه خدا و برای حمایت از یاران او هزینه نمی‌کنند) و برخی دیگر به نیروی نظامی خود مغرورند؛ مانند حاکمان سبأ که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿قَالُوا نَحْنُ أَوْلَىٰ قُوَّةً وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ^۳»^۳ «گفتند: ما دارندگان نیرو و جنگاورانی سخت هستیم و کار در اختیار توست پس بنگر که چه فرمان می‌دهی!» (یا مانند این ابرقدرت‌های قلدر و سلطه‌گر که به پشتوانه‌ی تسلیحات خود به کشورهای ضعیف زور می‌گویند) و برخی دیگر به نیروی بدنی خود مغرورند؛ مانند عاد که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ^۴»^۴ «اما عاد در زمین به ناحق بزرگی جستند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟! آیا ندیدند خدایی که آنان را آفریده، او از آنان نیرومندتر است؟! و نشانه‌های ما را انکار می‌کردند» (در حالی که این رویکردی کودکانه است؛ زیرا

۱. زخرف/ ۵۱.

۲. قصص/ ۷۶.

۳. نمل/ ۳۳.

۴. فصلت/ ۱۵.

غالباً کودکان قوی‌تر به کودکان ضعیف‌تر ظلم می‌کنند و افراد بالغی که این رویکرد را دارند از نظر عقلی کودک هستند) و برخی دیگر به فراوانی (یعنی تعداد زیاد) خود مغرورند؛ مانند کسانی که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرُونَ﴾^۱ «یا می‌گویند که ما انبوهی هستیم پیروزمند» (در حالی که در مبحث «تقلید از اکثریت» روشن شد که کثرت نشانه‌ی حق بودن نیست، بلکه غالباً از خصوصیات باطل است) و برخی دیگر به علم خود مغرورند (و این از همه عجیب‌تر است)؛ مانند کسانی که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۲ «پس چون پیامبرانشان با نشانه‌های روشن به نزدشان آمدند به چیزی از علم که نزدشان بود شادمان شدند و چیزی که استهزایش می‌نمودند آنان را فراگرفت!» (یعنی هنگامی که پیامبرانشان با علم کامل و خالص به نزدشان آمدند، آنان به علم ناقص و معیوب خود مغرور شدند و بر پایه‌ی آن به انتقاد از علم پیامبران پرداختند و مثلاً گفتند که چرا در قرآن این طور گفته شده و چرا آن طور گفته نشده است؟! یا چرا پیامبر این طور عمل کرده و آن طور عمل نکرده است؟! یا مدعی شدند که دین با علم یعنی علم ناقص و معیوب آنان تعارض دارد! مثال دیگر، همین عالمان متکبر زمان ما هستند که در برابر دعوت سیدنا المنصور موضع دشمنی گرفته‌اند یا سکوت پیشه کرده‌اند و هنگامی که از هر جهت درمانده می‌شوند، به نحوی که دیگر قادر به انکار حقانیت آن نیستند، متکبرانه می‌گویند: ما خودمان همه‌ی آن را می‌دانستیم!! این دروغی است که از تکبر آنان بر می‌خیزد تا غرور آنان را حفظ کند که مبدا شکسته شود؛ زیرا آنان تا جایی که می‌توانند در برابر حق مقاومت می‌کنند و سپس هر جا کم آوردند آن را مصادره به مطلوب می‌کنند و می‌گویند: ما همیشه آن را می‌شناختیم و هیچ گاه انکارش نمی‌کردیم! مانند مشرکان که وقتی در روز قیامت درمانده می‌شوند، به انکار شرک خود روی می‌آورند و می‌گویند: ﴿وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾ [أنعام / ۲۳]؛ «به خداوند پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم!» لذا خداوند درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید: ﴿انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ^۳ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ [أنعام / ۲۴]؛ «بنگر که چگونه به خودشان دروغ می‌گویند و چیزی که می‌بستند از آنان گم می‌شود!» این حالتی است که من بارها در متکبرین مشاهده کرده‌ام. به عنوان نمونه، همین چند روز پیش با یکی از این مدعیان علم که به علم ناچیز خود در برابر علوم ربّانی مغرور هستند گفتگو کردم و گنجینه‌ی «بازگشت به اسلام» را برای او تبیین

۱. قمر / ۴۴.

۲. غافر / ۸۳.

نمودم و او به اقتضای تکبر خود همه‌ی تلاشش را کرد تا با تحکم و قلدری حقایق موجود در آن را رد کند و در این راستا حتی مدعی شد که هیچ یک از آن‌ها قابل قبول نیست، ولی هنگامی که من با حوصله و استدلال نادرستی دیدگاهش را اثبات کردم و برای او راه فراری باقی نگذاشتم، با وقاحتی ناشی از تکبر گفت: مطالب این کتاب که همه واضحات و بدیهیات است!! من خودم سال‌هاست که همه‌ی این‌ها را می‌دانم!! انگار نه آنکه تا چند دقیقه‌ی پیش، همین واضحات و بدیهیات را انکار می‌کرد و هیچ یک را قابل قبول نمی‌دانست!! بدین سان افراد متکبر به تناقض و دروغ‌گویی مبتلا می‌شوند و از تسلیم در برابر حق باز می‌مانند. این را به اصطلاح فرار رو به جلو می‌گویند! شما نمونه‌های فراوانی از این فرار رو به جلو را در مخالفان کتاب شریف «بازگشت به اسلام» مشاهده می‌کنید؛ به این ترتیب که از یک طرف همه‌ی تلاش خود را برای انکار مطالب عمیق و ارزشمند آن می‌کنند و از طرف دیگر در رویکردی صد در صد متناقض و خنده‌آور، مطالب آن را بدیهیات و مسلّمات می‌شمارند!! بنابراین، سیدنا المنصور در اینجا به هفت تا از مهم‌ترین اسباب غرور و تکبر که در قرآن آمده است اشاره فرمود: نژاد، حکومت، ثروت، نیروی نظامی، نیروی جسمانی، کثرت و علم. اما بعد از روشن شدن اسباب و مناشی تکبر، این سؤال پیش می‌آید که تبعات و نتایج آن چیست و چگونه به این تبعات و نتایج می‌انجامد؟ سیدنا المنصور در پاسخ به این سؤال تحت عنوان

[تبعات تکبر]

(می‌فرماید:) همه‌ی این کسان، به سبب تکبر خود، از شناخت حق باز می‌مانند (و چه بسا به معارضه با آن می‌پردازند)؛ چراکه به سبب برخورداری خود از یک قوت (حقیقی یا اعتباری)، نابرخورداری خود از قوت‌های دیگر را نادیده می‌گیرند (و لذا برای تحصیل آن‌ها اقدام نمی‌کنند) و به سبب شیفتگی به یک داشته (مادی یا معنوی)، از نداشته‌های خود چشم می‌پوشند (و لذا برای کسب آن‌ها تلاش نمی‌کنند)؛ و گرنه روشن است که هیچ کس جز خداوند کامل نیست و هر کس را قوتی هست، ضعفی نیز هست و اگر از ضعفی برکنار است، به ضعفی دیگر دچار است (یعنی شاید تو ضعفی که دوستت دارد را نداشته باشی، ولی ضعف دیگری داری که دوستت ندارد و با این وصف، دلیلی برای تکبر تو نیست) و عاقل کسی است که از ضعف‌ها و قوت‌های خود (در کنار هم) آگاهی دارد (چون اگر فقط از ضعف‌های خود آگاهی داشته باشد و از قوت‌های خود آگاهی نداشته باشد، اعتماد به نفس خود را از دست می‌دهد و دچار خودباختگی می‌شود و اگر فقط از قوت‌های خود آگاهی

داشته باشد و از ضعف‌های خود آگاهی نداشته باشد، مغرور می‌شود و از اصلاح خود باز می‌ماند. از این رو، می‌فرماید: «عاقل کسی است که از ضعف‌ها و قوت‌های خود آگاهی دارد». با این حال، بسیاری از مسلمانان به سبب چیزهایی (مانند نژاد، حکومت، ثروت، نیروی نظامی، نیروی جسمانی، کثرت و علم) که در دنیا یافته‌اند متکبر شده‌اند و از همه بیشتر به ثروت و قدرت (سیاسی) و علم (دینی) خود، مغرورند؛ چراکه من (به عنوان یکی از شهدای بر آنان) اقشار گوناگون آنان را دیده‌ام و هیچ یک از آنان را متکبرتر از اهل ثروت، قدرت و علم نیافته‌ام (یعنی متکبرتر بودن این سه گروه، نتیجه‌ی مقایسه‌ی عینی و میدانی گروه‌های مختلف متکبران است. در ادامه سیدنا المنصور این سه گروه را نیز با یکدیگر مقایسه می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که اهل علم، از اهل ثروت و قدرت مغرورترند و تبعات غرور هر یک را به صورت جداگانه تبیین می‌فرماید که در درس بعد توضیح داده می‌شود **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**).
و السلام علیکم و رحمت الله